

# مکتب کلاسیک جدید

استانلی فیشر<sup>۱</sup>

ترجمه: سیدحسین میرجلیلی

(دکترای اقتصاد، استادیار پژوهشکده اقتصاد پژوهشگاه علوم انسانی)

آن بازار در دوره جاری را مشاهده می‌کنند که در آن باید تصمیم‌های مربوط به خرید و محصول‌شان را اتخاذ کنند. در شرایط وجود اطلاعات کامل، عرضه و تقاضا در یک بازار به قیمت نسبی بستگی خواهد داشت. شرکت کنندگان در بازار، قیمت آن بازار را می‌دانند، اما نمی‌توانند قیمت نسبی را بدون داشتن برآوردی از سطح قیمت جمعی، محاسبه کنند. برآورد بهینه سطح قیمت جمعی (کل) که منوط به قیمت مشاهده شده در آن بازار است، عبارت است از میانگین وزنی سطح قیمت جمعی (کل) موردانتظار و قیمت مطلق مشاهده شده در بازار.

بنابراین قیمت نسبی برآورد شده در هر بازار با قیمت مطلق آن بازار نسبت به سطح قیمت جمعی موردانتظار، افزایش می‌یابد. با جمع زدن آن در تمامی بازارها، محصول جمعی، تابع افزایشی از سطح قیمت مطلق نسبت به سطح قیمت موردانتظار است. این همان تابع مشهور عرضه لوکاس است:

$$Y_t = a(P_t - P_t^e)$$

Y: محصول جمعی یا لگاریتم آن؛

P: لگاریتم سطح قیمت جمعی؛

$P_t^e$ : انتظار از  $P_t$  براساس اطلاعات موجود در پایان دوره (t-1).

این الگو با فرض این که تقاضای جمعی (کل) با معادله مقدری<sup>۱۵</sup> تعیین شده، به دست آمده است.

الگوی لوکاس شامل یک منحنی فیلیپس به معنای همبستگی مثبت محصول و سطح قیمت (نسبت به سطح قیمت موردانتظار) است. اگر سطح قیمت از یک گام تصادفی<sup>۱۶</sup> پیروی کند، رابطه منحنی استاندارد فیلیپس میان محصول و میزان تورم، در داده‌ها مشاهده خواهد شد.

## اقتصاد کلان کلاسیک جدید؛ چه چیزی نیست؟

تاریخ عرضه لوکاس تفاوت میان اقتصاد کلان کلاسیک جدید و رویکردهای بدیل (آلترناتیو) را نشان می‌دهد. رویکرد اصلی فیلیپس -

[مکتب] کلاسیک جدید سعی می‌کند تمامی اقتصاد کلان را بر مبنای تسویه بازار<sup>۲</sup> و بهینه‌سازی عوامل<sup>۳</sup> اقتصادی بنا کند. [مکتب] کلاسیک جدید به عنوان رویکرد انتظارات عقلایی - تعادل نیز در اقتصاد کلان معروف است. شخصیت‌های اصلی این مکتب عبارت‌اند از رابرت لوکاس<sup>۴</sup> از دانشگاه شیکاگو و توماس سارجنت<sup>۵</sup> از دانشگاه مینه‌سوتا، که کتاب وی در ۱۹۸۱ بسیاری از مطالب شکل دهنده این مکتب را در بر می‌گیرد. لوکاس (۱۹۷۷) و سارجنت (۱۹۸۲) توضیحات غیرفنی برای معرفی این رویکرد ارائه می‌کنند. سایر شخصیت‌های اصلی این مکتب، ادوارد پرسکات<sup>۶</sup> و نیل والاس<sup>۸</sup> از دانشگاه مینه‌سوتا و رابرت بارو<sup>۹</sup> از دانشگاه روچستر<sup>۱۰</sup> هستند.

## ۱. رویکرد پولی: تابع عرضه لوکاس

آغاز اقتصاد کلان کلاسیک جدید را می‌توان کار رابرت لوکاس در اوایل دهه ۱۹۷۰ دانست. مقاله‌ای که بیشترین تأثیر همگانی را داشته است، عنوان مقاله لوکاس در ۱۹۷۳ "برخی شواهد بین‌المللی در زمینه بده‌بستان"<sup>۱۱</sup> محصول تورم<sup>۱۲</sup> است. این مقاله یک الگوی تسویه بازار است که منحنی فیلیپس به عنوان نتیجه اطلاعات ناقص<sup>۱۳</sup> درباره سطح قیمت جمعی<sup>۱۴</sup> از این الگو پدیدار می‌شود.

(مقاله ۱۹۷۲ لوکاس مقاله مشکل‌تری است که نتیجه مشابهی دارد). ماهیت این رویکرد، با طرح خطوط اصلی الگوی لوکاس و مقایسه آن با سایر الگوهای منحنی فیلیپس، روشن شده است.

بازارها از نظر فیزیکی از یکدیگر مجزا هستند. دو نوع اختلال در اقتصاد وجود دارد: اختلالات جمعی که سطح قیمت جمعی را جابه‌جا می‌کند، و اختلالات نسبی که نه تنها بر قیمت بازار اثر می‌گذارد، بلکه بنا به تعریف متوسط صفر<sup>۱۴</sup> در تمامی بازارها اثرگذار است. آگاهی از رویدادهای گذشته و توزیع‌های احتمال اختلالات کامل است، اما عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان درون هر بازار تنها قیمت اسمی موجود در



## نتیجه ناتوانی سیاست پولی موضوع بحث بسیاری بوده است الگوهایی که در آن سیاست گذاران پولی بتوانند به رویدادها واکنش نشان دهند بعد از تنظیم قیمت‌ها امکان آثار واقعی سیاست پولی نظام‌مند را فراهم آورده است

### ناتوانی سیاستی (Policy ineffectiveness)

تابع عرضه لوکاس دارای دو پیامد<sup>۱۷</sup> مهم است که در اقتصاد کلان کلاسیک جدید نقش کانونی دارند؛ یکی نتیجه ناتوانی سیاست اقتصادی که این جا مورد بحث قرار می‌گیرد، و دیگری نقد ارزیابی اقتصادسنجی سیاست اقتصادی که بعدها بررسی خواهد شد.

نتیجه ناتوانی سیاست اقتصادی نه تنها بی تأثیر بودن اقدام سیاست پولی پیش‌بینی شده<sup>۱۸</sup> بر محصول است، بلکه چنین اقدام‌هایی هم در سطح قیمت مورد انتظار و هم در سطح قیمت تحقق یافته منعکس می‌شود که هیچ اثری بر محصول ندارد. این نتیجه مقاله لوکاس (۱۹۷۳) است، اما سارجنت و والاس (۱۹۷۵) صراحت بیشتری دارند. مبنی بر این که اقدام‌های سیاست پولی تنها در صورتی بر محصول تأثیر می‌گذارد که پیش‌بینی نشده باشد. به این معنا که در تصمیم‌های قیمت‌گذاری منعکس نشده باشد. این نتیجه تعبیر نادرست در تمامی سیاست‌های اقتصاد کلان است، اما در هر اقدام سیاستی واقعی به کار نخواهد رفت: به عنوان مثال افزایش پیش‌بینی شده در اعتبار مالیاتی سرمایه‌گذاری<sup>۱۹</sup> به یقین بر سرمایه‌گذاری و گاهی بر محصول جمعی<sup>۲۰</sup> نیز اثر خواهد گذاشت. نتیجه ناتوانی سیاست اقتصادی تنها مربوط به سیاست پولی است، آن هم در الگویی که در آن پول، به جز آثار آن در منحنی فیلیپس، خنثی است. یعنی منحنی عرضه لوکاس یک بده - بستان میان تورم و بیکاری ایجاد می‌کند که به گونه‌ای نظام‌مند قابل بهره‌برداری سیاست گذاران نیست. نتیجه ناتوانی سیاست پولی، موضوع بحث بسیاری بوده است.

الگوهایی که در آن سیاست گذاران پولی بتوانند به رویدادها واکنش نشان دهند بعد از تنظیم قیمت‌ها امکان آثار واقعی سیاست پولی نظام‌مند را فراهم آورده است. قراردادهای درازمدت کار (مانند بحث فیشر، ۱۹۷۷ یا تیلور، ۱۹۸۰) می‌تواند یک منبع سیاست پولی مؤثر باشد. بارو (۱۹۷۷) خاطر نشان ساخت که شکل مفروض قراردادهای در فیشر بهینه نبود از این جهت که تصمیم‌های محصول به جای آن که به عنوان بخشی از قرارداد

لیپسی، به منحنی فیلیپس به عنوان نتیجه نبود تعادل در بازار کار می‌نگرد که در آن دستمزد در برابر مازاد تقاضای مازاد نیروی کار، طبق "قانون عرضه و تقاضا" تعدیل می‌شود. اقتصاد کلان کلاسیک جدید این فرض را غیرقابل قبول می‌داند، زیرا نبود تعادل در بازار کار (هرجا) دلالت بر ناتوانی در بهره‌برداری از مبادلات متقابل سودمند دارد. اقتصاد کلان کلاسیک جدید الگوهای با آن ویژگی را ملغی می‌کند، مانند الگوهای کینزی با بیکاری - مگر آن که ناتوانی به طور ردیکال در مبادله در درون الگو، توضیح داده شود.

به رغم وجود بسیاری از مواضع سیاستی مشترک، این رویکرد جدید اختلاف اساسی با مکتب پولی دارد. در حالی که در سخنرانی فریدمن (در مقام رئیس) در ۱۹۶۸ تابع عرضه لوکاس دارای ارتباط نزدیک با الگوی منحنی فیلیپس است، فریدمن فرض کرد که انتظارات به صورت تطبیقی هستند و این که مقامات پولی با شتاب گرفتن تورم می‌توانند میزان بیکاری را کمتر از میزان طبیعی آن نگه دارند. فرض انتظارات عقلایی اقتصاد کلان کلاسیک جدید را از مکتب پولی متمایز می‌کند. بر مبنای قرائتی از اثر فریدمن و شوارتز (۱۹۶۳) روشن است که طرفداران مکتب پولی بیش از طرفداران اقتصاد کلان کلاسیک جدید خواستار بررسی امکان نبود تعادل و تعدیل آرام انتظارات هستند. در واقع از منظر اقتصاد کلان کلاسیک جدید، مکتب پولی و مکتب کینزی هر دو از یک جنس محسوب می‌شوند و به طور مساوی غیرقابل قبول هستند؛ زیرا هر دو برای استفاده از قواعد سرانگشتی و روابط تجربی ساده در الگوسازی رفتار اقتصادی، و همین‌طور پرداختن به موضوع‌های اقتصاد کلان در الگوهای بدون مبانی اقتصاد خرد قوی تمایل دارند.

برای اقتصاد کلان کلاسیک جدید، انتظارات عقلایی لازم است اما کافی نیست. بسیاری از اقتصاددانانی که تسویه بودن بازار را فرض نمی‌کنند، عقلایی بودن انتظارات را فرض می‌کنند.

# مکتب

## کلاسیک

### جدید

تعیین شود به بنگاه واگذار شده است.

در عمل، تصمیم‌های محصول را بنگاه‌ها اتخاذ می‌کنند؛ پیامد تحقیقات در اقتصاد خرد نشان داد که اطلاعات نامتقارن می‌تواند آن ویژگی قراردادها را ایجاد کند (هارت و هولمستروم، ۱۹۸۷) هر چند مشکل باقی مانده شکست قراردادها در شاخص بندی اختلالات اسمی است. متفاوت بودن بیشتر بحث مربوط به مؤثر بودن سیاست پولی از دیدگاه ضمنی اهداف دولت و بخش خصوصی با یکدیگر است. سیاست پولی تثبیت کننده می‌تواند نقش مفیدی ایفا کند چنان چه قراردادها نتوانند به طور کامل توصیف کننده پیش آمدهای آینده باشد و یا هزینه‌های بسیاری برای مذاکره دوباره وجود داشته باشد. با ایجاد یک محیط با ثبات اقتصاد کلان، سیاست پولی فعال می‌تواند مشوق انعقاد قرارداد درازمدت باشد حتی زمانی که همه شرایط را نتوان در قرارداد توصیف کرد. اما سیاست پولی فعال از این راه می‌تواند خسارت ناشی از سیاست نامناسب را افزایش دهد. (فیشر، ۱۹۸۰).

#### موفقیت اولیه

[مکتب] اقتصاد کلان کلاسیک جدید موفقیت اولیه خود را مرهون کار تجربی بارو (۱۹۷۸) بود که با انتشار آن از پیامد تابع عرضه لوکاس حمایت کرد به این ترتیب که تنها تغییرات پیش‌بینی نشده در موجودی پول دارای آثار واقعی است. با این حال در این پیامد رویکرد اقتصاد کلان کلاسیک جدید با نظریه‌های دستمزد چسبیده<sup>۲۱</sup> مانند آن چه فیشر (۱۹۷۷) مطرح کرده است، شریک شد و به این نتیجه رسید که اقتصاد کلان کلاسیک جدید را از سایر رویکردها متمایز نکند. علاوه بر این، کار تجربی میشکین<sup>۲۲</sup> (۱۹۸۳) نشان داد که نتیجه اهمیت پول پیش‌بینی نشده، نتیجه قوی نیست بنابراین مدت زیادی دوام نخواهد آورد.

درون مکتب اقتصاد کلان کلاسیک جدید، سه مجموعه نتایج تجربی منجر به سلب اطمینان از رویکرد تابع عرضه لوکاس و این دیدگاه شد که

شوک‌های پولی بر محصول اثر می‌گذارند.

۱. بارو (۱۹۷۸) دریافت که هر چند محصول دارای ارتباط نزدیک با تغییرات پیش‌بینی نشده در موجودی پول است، سطح قیمت جمعی (کل) چنین ارتباطی ندارد.

این یافته تردیدهایی درباره‌ی تابع عرضه لوکاس مطرح کرد که در آن قیمت‌ها سازوکار انتقال هستند و به این طریق پول پیش‌بینی نشده عرضه‌کنندگان را وادار به افزایش محصول می‌کند.

۲. بارو و هرکوتیز (۱۹۸۰) و بوشن و گروسمن (۱۹۸۲) دریافتند که تغییرات مشاهده شده کنونی در موجودی پول همان طور که در داده‌های موجودی پول اولیه منعکس شده است، بر محصول اثر می‌گذارد. این نظریه بر این فرض بنا شده که پول دارای آثار واقعی است؛ فقط به خاطر آن که شناخته شده نیست. این نتیجه ضربه‌ای جدی به این دیدگاه بود که منحنی فیلیپس نتیجه اطلاعات ناقص درباره‌ی متغیرهای اسمی جاری است.

۳. سیمس (۱۹۸۰) در یک سیستم بردار خود رگرسیون شامل محصول، پول و میزان بهره، دریافت که شوک‌های میزان بهره سهم بسیار بزرگی در تغییرات محصول دارند نه شوک‌های پولی.

#### ۲. پیامدهای اقتصادسنجی

فرض انتظارات عقلایی مورد استفاده [مکتب] اقتصاد کلان کلاسیک جدید منجر به توسعه روش‌های اقتصادسنجی جدید مهمی برای رفتار انتظارات شده است. بیشتر گسترش اقتصادسنجی در اثر لوکاس و سارجنت (۱۹۸۱) گنجانده شده است. تمرکز یکی بر روش‌های آزمون انتظارات عقلایی نوعی با قیود مقطعی است. این‌ها قیود مربوط به روابط میان پارامترها در معادلات مختلف هستند با این فرض که انتظارات، پیش‌بینی کننده‌های بهینه متغیرهایی هستند که در جاهای دیگر الگو به حساب آمده‌اند.

تمرکز دومی بر نقد ارزیابی اقتصادسنجی سیاست اقتصادی است.

### ارزیابی اقتصادسنجی سیاست اقتصادی

لوکاس در استخراج تابع عرضه، نشان داد که پارامتر  $a$  یعنی شیب منحنی فیلیپس، تابع نزولی از واریانس سطح قیمت مطلق است. به این دلیل که تابع عرضه ترکیبی از کشش ساختاری عرضه در هر بازار و مسأله استخراج علامت تابع عرضه است که عرضه کننده آن راحل کرده است یا اخذ تصمیم در مورد این که به هر قیمت اسمی مشاهده شده در بازار خود چقدر واکنش نشان دهد.

پیامد آن پارامترهای الگوهای اقتصاد کلان است که مانند  $a$  یعنی شیب منحنی فیلیپس، به صورت ساختاری ظاهر می شود و ممکن است در برابر تغییرات سیاست اقتصادی ثابت نباشد. در این حالت، کاهش در واریانس عرضه پول، که یک پارامتر سیاست اقتصادی است، منحنی فیلیپس را شیب دارتر می کند.

این پیامد که پارامترها ممکن است در برابر تغییرات سیاست اقتصادی، ثابت نباشند، نکته کانونی نقد بانفوذ لوکاس از ارزیابی اقتصادسنجی سیاست اقتصادی است که به طور کلی تأثیر عمیقی، هم بر الگوسازی سیاست اقتصادی و هم بر کار اقتصادسنجی داشته است. (لوکاس ۱۹۷۶). در زمینه الگوسازی سیاست اقتصادی، استدلال بر این است که الگوهای موجود اقتصادسنجی، تقریباً تمامی نسخه های بزرگ مقیاسی که از الگوهای IS-LM کتاب های درسی است و بخش عرضه جمعی (کل) نیز به آن افزوده شده، نمی تواند برای تحلیل تغییرات سیاست اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد به این دلیل که پارامترهای آن الگوها احتمالاً با تغییر سیاست ها، تغییر می کنند. لوکاس (۱۹۷۶) تصدیق می کند که الگوهای موجود اقتصادسنجی، که برخی از آن ها از نظر بازرگانی موفق هستند، ممکن است کار خوب پیش بینی کردن را انجام دهند. وی نمی گوید که الگوهای اقتصادسنجی نمی تواند هیچ گاه برای ارزیابی سیاست اقتصادی به کار رود، زیرا برخی اوقات پارامترهای ساختاری درست (در مورد منحنی فیلیپس، کشش عرضه اقتصاد خردی در یک بازار) می تواند شناسایی شود. با این حال در عمل، شناسایی برای بسیاری از پارامترها تقریباً غیرممکن خواهد بود، مگر آن که تغییرات پی در پی در رژیم های سیاستی یا قواعد سیاستی وجود داشته باشد که موجب تغییر در پارامترهایی مانند واریانس سطح قیمت جمعی (کل) شود که آن هم بر واکنش های علائم قیمتی اثر می گذارد.

اثر نقد لوکاس بر کار اقتصادسنجی از این بیم سرچشمه می گیرد که پارامترهایی که پیشتر تصور می شد ساختاری هستند و پارامترهایی که به طور معمول در اقتصاد کلان تجربی برآورد شده اند مانند میل به مصرف از ثروت، یا کشش بهره تقاضای پول، در مقابل تغییرات سیاست اقتصادی، ثابت نیستند. تعداد معدودی از متخصصان حرفه ای اقتصاد کلان در ۱۹۸۶ یک تابع تقاضای پول یا تابع مصرف بدون تن در دادن ظاهری (Pro forma bow) را در راستای نقد لوکاس برآورد کردند؛ منتقدان اقتصاددانانی که چنین نکردند، این پروتکل را یادآور شدند.

تأثیر نقد لوکاس درباره این مورد که بی ثباتی پارامتر ایجاد شده که به وسیله تغییرات سیاست اقتصادی در الگوهای اقتصاد کلان سنجی نشان داده نمی شود چشم گیر است؛ این موضوع به لحاظ تجربی حائز اهمیت است و نارسایی این الگوها محسوب می شود.

با وجود این، لوکاس به دستورالعملی انجام پژوهش های تجربی جدید در اقتصاد کلان منجر شده است.

### پارامترهای ساختاری عمیق

استدلال این است که تنها پارامترهای ساختاری در اقتصاد؛ سلیقه ها و فن آوری، مطلوبیت و توابع تولید هستند. فن آوری باید به طور گسترده ای تفسیر شود به طوری که سازوکارها و فن آوری مبادلات برای تجارت بین دوره های رادر بر گیرد. به محض شناخته شدن این مطالب می توانیم نتیجه بگیریم که چگونه مصرف کنندگان و تولیدکنندگان به اقدام های سیاست اقتصادی واکنش نشان خواهند داد، که تنها اهمیت آن چگونگی تغییر قیودی آن ها است که عوامل (کارگزاران) اقتصادی با آن مواجه اند. سارجنت (۱۹۸۲) شرح بلیقی از این دستورالعمل پژوهشی ارائه می کند. رویکرد جدید، برآورد پارامترهای توابع مطلوبیت و تولید از شرایط مرتبه اول به جای تلاش برای برآورد روابط ساختاری بوده است. معادلات اولر در شرایط مرتبه اول بهینه سازی بین دوره های، قرار دارند.

به عنوان مثال در الگوی مصرف چرخه زندگی با یک کالای مصرفی و به شکل بین دوره های و تابع مطلوبیت جداگانه به طور همزمان، معادله اولر ناپیوسته زمانی<sup>۲۳</sup> عبارت است از:

$$U(C_t) = \beta E_t [(1+r_{t+1}) U(C_{t+1})]$$

$B < 1$  عامل تنزیل است؛

۲: میزان بازدهی (شاید استوکاستیک) هر دارایی؛

$E_t$ : انتظارات مشروط به اطلاعات موجود در دوره  $t$  است.

داده های مقطع زمانی و جمعی (کل) می تواند برای برآورد این گونه معادلات استفاده شود. مطالعه هال و میشکین (۱۹۸۲) در مورد داده های پانل و مطالعه هانس و سینگلتون (۱۹۸۳) مثال هایی از این نوع هستند. هدف ممکن است هم برآورد پارامترهای تابع مطلوبیت و هم آزمون کردن محدودیت های وضع شده الگوی زیر بنای بهینه سازی مصرف کننده باشد.

به عنوان مثال هال و میشکین نتیجه گیری می کنند که ۲۰ درصد مصرف را مصرف کنندگانی انجام می دهند که شرط مرتبه اول این معادله را برآورد نمی کنند و ممکن است با محدودیت نقدینگی مواجه باشند، منکیو، روتمبرگ و سامرز<sup>۲۴</sup> (۱۹۸۵) سعی کردند از داده های سری زمانی جمعی (کل) برای برآورد پارامترهای توابع مطلوبیت تعریف شده در مورد مصرف و فراغت استفاده کنند. مثال های مربوط به برآورد روابط فن آورانه سارجنت (۱۹۷۸) در مورد تقاضای نیروی کار و بلانچارد (۱۹۸۳) در مورد تقاضای موجودی انبار است. گاریر و کینگ (۱۹۸۳) به شدت از رویکرد معادله اولر در زمینه هایی انتقاد کرده اند که با مسأله شناسایی به طور مستقیم مواجه نشده اند.

### ۳. دورهای واقعی کسب و کار

شکست ظاهری تابع عرضه لوکاس برای توضیح همبستگی میان تورم و محصول به عنوان نتیجه اطلاعات ناقص منجر به رویکرد گزینه (آلترناتیو) دور واقعی کسب و کار شده است. از این دیدگاه دورهای کسب و کار، پدیده های واقعی تعادلی هستند که بیشتر شوک های بهره وری آن ها را ایجاد می کنند. درون زایی موجودی پول، پیوند تورم، یا پول، محصول را توضیح می دهد.

الگوی دور واقعی کسب و کار که بیشترین کار روی آن انجام شده است، الگوی کیدلند و پرسکات (۱۹۸۲) است. یک عامل (کارگزار) نماینده وجود دارد که حداکثرکننده بین دوره‌ای در افق نامحدود است. نهاده‌های تولید؛ نیروی کار، سرمایه و موجودی انبار هستند. اقتصاد به طور ناقص از شوک‌های بهره‌وری مشاهده شده، ضربه می‌خورد که ترکیبی از اجزای دائمی و موقتی هستند. روند دست‌یابی آرام به اطلاعات شوک‌های گذشته، منبع تأخیرها در اقتصاد است؛ منبع دیگر عبارت است از تأخیرهای به وجود آمده در فرایندی که سرمایه‌گذاری بر سرمایه تبدیل می‌شود.

کیدلند و پرسکات می‌توانند مقادیر پارامتری، شامل واریانس شوک‌های بهره‌وری، را بیابند؛ آن‌ها را قادر می‌کند تا به طور کلی فرایندهای استوکاستیکی را تطبیق دهند که ویژگی دوره‌های کسب و کار ایالات متحده است.

مقاله کیدلند و پرسکات باید به یک مسأله اساسی در رویکرد اقتصاد کلان کلاسیک جدید، یعنی مسأله الگوهای چرخه‌ای دستمزدها و فراغت بپردازد.

### جانشینی بین دوره‌ای فراغت

تمامی نظریه‌های دور کسب و کار باید جابه‌جایی‌های وسیع را در نهاده نیروی کار که با تغییرات اندک در دستمزدهای واقعی همراه است، در نظر بگیرند.

اگر نبود تعادل پذیرفته نشود، در آن صورت مسأله توضیح تمایل نیروی کار برای عرضه کار است، به عنوان مثال برای دستمزدهای واقعی که می‌تواند تنها یک درصد بالاتر باشد نیروی کار پنج درصد نسبت به ایام رکود افزایش می‌یابد. برای تبیین روشن‌تر موضوع، اگر دستمزد واقعی در واقع موافق دور تجاری<sup>۲۵</sup> باشد، عرضه نیروی کار نسبت به دستمزد و واکنش نشان می‌دهد. اگر این فرضیه، همبستگی‌های دور کسب و کار را توضیح دهد، با رفتار عرضه کار در کوتاه مدت و درازمدت منطبق می‌شود، چون منحنی‌های عرضه کار در درازمدت می‌تواند خمیده به عقب<sup>۲۶</sup> باشد.

تبیین نظری از طریق تمایز قائل شدن میان واکنش به افزایش‌های دائمی و موقتی در دستمزد واقعی (لوکاس، ۱۹۷۷) به دست می‌آید. وقتی هزینه فراغت به حالت عادی باز می‌گردد کارگران ممکن است به طور چشم‌گیری به افزایش موقت در دستمزد واقعی واکنش نشان دهند. و کوشا بودن در کار را انتخاب کنند همچنین آینده را جانشین فراغت کنونی کنند. جانشینی بین دوره‌ای سازوکار فراغت نقش بسیار مهمی در اقتصاد کلان کلاسیک جدید ایفا می‌کند، زیرا در سطحی عمیق‌تر، این جانشینی بین دوره‌ای برای تابع عرضه لوکاس، عقلایی است.

یافتن شواهد مستقیم در حمایت از این فرضیه مشکل بوده است (آلتوجی، ۱۹۸۲). در واقع شواهدی مبنی بر پیروی دستمزد واقعی از گام تصادفی وجود دارد، به این معنا که تغییرات در دستمزد واقعی، دائمی است. اگر تغییرات موقتی دستمزد، در سطح محلی قابل شناسایی نباشند، این نتیجه، جانشینی بین دوره‌ای تبیین فراغت در جابه‌جایی‌های بزرگ نهاده نیروی کار در طول (over) چرخه را ملغی می‌کند. تبیین‌های گزینشی‌ای (آلترناتیوی) که در آن دستمزد مشاهده شده، مطلوبیت نهایی فراغت را اندازه‌گیری نمی‌کند؛ زیرا ترتیبات درازمدت موجود در میان بنگاه‌ها، به تخصیص‌های کارایی منابع، بدون استفاده از دستمزد، به اهداف کوتاه مدت

منجر می‌شود. هارت و هولمستروم (۱۹۸۷) چندین الگو از قراردادهایی ارائه می‌کنند که در آن دستمزد، مساوی مطلوبیت نهایی فراغت نیست.

### فراغت و مصرف طی چرخه

معروف است که یک تابع مطلوبیت جداپذیر به طور بین دوره‌ای که در آن هم مصرف و هم فراغت، کالاهای نرمال هستند، دلالت بر همبستگی مثبت مصرف و فراغت دارد مگر آن که قیمت نسبی آن‌ها (دستمزد واقعی) تغییر کند. در واقع فراغت و مصرف اندازه‌گیری شده، در جهت‌های مخالف در طول چرخه منتقل می‌شود. همبستگی نمی‌تواند بدون جابه‌جایی زیاد در دستمزد واقعی در یک الگوی نوعی توضیح داده شود، شرایطی که اتفاق نمی‌افتد. کار تجربی منکیو، روتبرگ و سامرز (۱۹۸۵) این مشکل را مستند ساخته است.

کیدلند و پرسکات الگوهای چرخه‌ای فراغت و مصرف کالاها را بررسی کرده‌اند، از طریق ۱. در نظر گرفتن شوک‌های بهره‌وری، به عنوان نیروی محرک چرخه تجاری. ۲. فرض تأثیر سطوح گذشته فراغت بر مطلوبیت نهایی کنونی.

### پول درون‌زا

رویکرد دور واقعی کسب و کار، منحنی فیلیس را لحاظ می‌کند، با این فرض که موجودی پول خودش را با سطح فعالیت اقتصادی وفق داده است. (کینگ و پلوسر، ۱۹۸۴). این دیدگاه حمایت‌هایی از نزدیک‌تر بودن محصول به پول درونی نسبت به پول بیرونی<sup>۲۷</sup> را به دست می‌آورد. شگفت آن که به رغم تفاوت‌های رویکردهای تحلیلی دور واقعی کسب و کار و دیدگاه‌های اولیه کینزی‌ها، این دو رویکرد تحلیلی در مورد بی‌اهمیت بودن پول، به یکدیگر نزدیک هستند.

### ۴. تحلیل سیاست اقتصادی

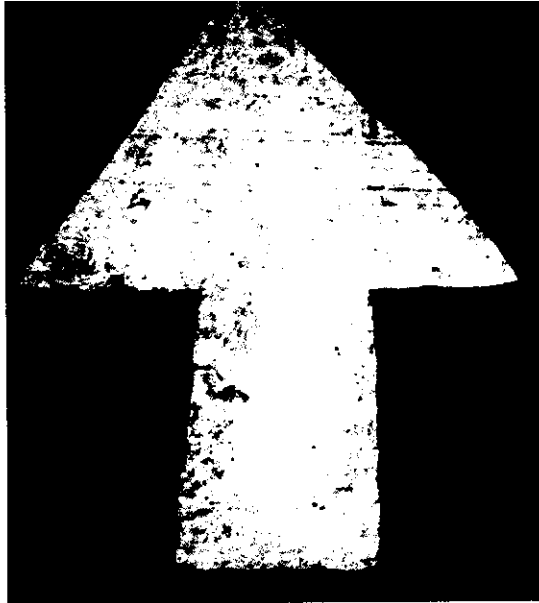
دیدگاه نظریه بازی‌ها در مورد عملیات سیاست اقتصادی که به طور ضمنی در نتیجه ناتوانی سیاست اقتصادی وجود دارد، در پی انتشار مقاله مهم کیدلند و پرسکات درباره ناسازگاری پویا (۱۹۷۷) بسیار با نفوذ شده است. ناسازگاری پویا وقتی تحقق می‌یابد که تصمیم سیاستی آینده که بخشی از یک برنامه بهینه را شکل می‌دهد و در یک تاریخ اولیه تنظیم شده است، به هیچ وجه از دیدگاه تاریخ بعدی، بهینه نیست حتی اگر هیچ اطلاعات جدیدی طی این مدت پیدا نشده باشد.

این مسأله احتمالاً وقتی مطرح می‌شود که انتظارات مربوط به سیاست‌های آینده بر تصمیم‌های جاری اثر می‌گذارد. به عنوان مثال برای ایجاد میزان پایین تغییر دستمزد، سیاست‌گذاران تمایل دارند بر این باور باشند که سیاست آینده، با افزایش‌های دستمزد، سازگار نخواهد بود.

با این حال اگر افزایش‌های دستمزد تحقق یابد، سیاست اقتصادی ممکن است به جای آن که موجب بیکاری شود به خوبی با آن‌ها سازگار باشد.

کیدلند و پرسکات ناهماهنگی (ناسازگاری) پویا را به عنوان یک بحث اصلی برای استفاده از قواعد سیاست اقتصادی به جای مصلحت (discretion) می‌دانند.

اگر قواعد سیاستی تنظیم شده باشند و به آن پایبند باشیم ناهماهنگی



رویکرد نظریه  
بازی دلالت بر تأکید  
اعتبار سیاست گذاران دارد  
به عنوان مثال  
یک تغییر معتبر  
در سیاست پولی  
می تواند منجر به مهار  
تورم بدون هزینه شود

by: Stanley Fischer

Stanley Fischer, "New Classical  
PALGRAVE, Vol. 3, pp. 647-650

\* New Classical School

1. Stonley Fischer
2. Market Clearing
3. agents
4. Robert Lu Cas
5. Thomas Sargent
6. Minnesota
7. Edward Prescott
8. Neil Wallace
9. Robert Barro
10. Rochester
11. tradeoffs
12. imperfect
13. aggregate
14. average zero
15. quantity equation
16. random walk
17. implication
18. anticipated
19. investment tax credit
20. aggregate output
21. Sticky
22. Mishkin
23. discrete time
24. Mankiw, Rotemberg and Summers
25. Procyclical
26. backward bending
27. inside and outside money
28. disinflation
29. major impulse
30. the point of being meaningless

مأخذ:

Macroeconomics",

پی نوشت:

پویا تحقق نخواهد یافت. گسترش های بعدی، بده - بستان میان منافع حاصل از انعطاف پذیری ایجاد شده به وسیله مصلحت، زیان های ناشی از ناهماهنگی پویا را تحلیل کرده است. (مثلاً: روگوف، ۱۹۸۵). همچنین مراقبت منطقی برای کسب وجهه سیاست گذاران، ممکن است رفتار سازگار ایجاد کند. (بارو و گوردون، ۱۹۸۳).

رویکرد نظریه بازی دلالت بر تأکید اعتبار سیاست گذاران دارد، به عنوان مثال یک تغییر معتبر در سیاست پولی می تواند منجر به مهار تورم بدون هزینه شود. در ایالات متحده آمریکا این دیدگاه توضیح داده شده است پیش از مهار تورم<sup>۲۸</sup> در اوایل دهه ۱۹۸۰، مهار تورم رکودی بعدی، به کاهش حمایت از اقتصاد کلان کلاسیک جدید کمک کرد. هر چند رویکرد نظریه بازی به طور ذاتی مرتبط با اقتصاد کلان کلاسیک جدید نیست که در آن انتظارات مربوط به سیاست آینده می تواند در الگوهای بدون تسویه بازار، اهمیت داشته باشد، اما در عمل تا حد زیادی در متون مربوط به اقتصاد کلان کلاسیک جدید، دنبال شده است.

## ۵. خلاصه

نوید الگوی اصلی اقتصاد کلان کلاسیک جدید لوکاس مبنی بر این که یک رویکرد تسویه بازار با اطلاعات ناقص در اقتصاد کلان می تواند به طور رضایت بخشی بیشتر پدیده های دور کسب و کار شامل منحنی فیلیپس را مستدل کند، هنوز تحقق نیافته است. در ورای مشکل بودن آن در مستدل کردن آثار واقعی ظاهری سیاست پولی، این نظریه برای توضیح بیکاری در شرایط تسویه بازار، خوب نیست.

رویکرد اقتصاد کلان کلاسیک جدید بر فروش مشترک تسویه بازار و رفتار بهینه ساز بنا شده است. دنبال کردن فرضیه تسویه بازار به عنوان یک اصل موضوعه تحلیلی، غیرمتمم است، مگر آن که دوباره از این دید تعریف شود که بی معناست<sup>۲۹</sup>. اما فرض رفتار حداکثرسازی در درون یک محیط ویژه، ایده آل اقتصاد خردی است که اقتصاددانان آرزوی آن را دارند. آن جزء از اقتصاد کلان کلاسیک جدید مطمئناً به عنوان یک تکان اصلی<sup>۳۰</sup> در اقتصاد کلان باقی خواهد ماند.

بنابراین فرض انتظارات عقلایی و اقتصادسنجی همراه با آن رویکرد نیز در اقتصاد کلان ماندگار خواهد شد.